

انسان سالم از دیدگاه قرآن

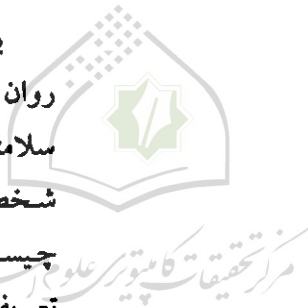
«قل کلّ يعمل علی شاکلته» اسراء / ۸۴
بگو: هرکس بر پایه ساختار [روانی و
بدنی] خود عمل می کند...

شخصیت انسان

یکی از مهم ترین بحثهای روان شناسی،
روان شناسی شخصیت است، و بررسی رشد و
سلامتی انسان نیز بدون پژوهشی اساسی درباره
شخصیت بی نتیجه خواهد بود. شخصیت
چیست؟ هنوز روان شناسان نتوانسته اند به
تعریفی که همه بر آن هم داستان باشند دست
یابند، اما می توان گفت:

«شخصیت، هدف نهایی تمام بررسی های
روان شناختی است، پس در روان شناسی
یافته ای نیست که در شناساندن شخصیت
سهمی بر عهده نداشته باشد.»^۱

«در روان شناسی جدید، شخصیت، نه
فصل جداگانه ای از «فصول» روان شناسی در
الگوی سنتی است که در کنار آنها قرار بگیرد و
نه جمع ساده یافته های فصول و مباحث، یا
تألیف و ترکیب ساده آنها بر حسب ذوق و
سلیقه شخصی.»^۲



«کلّ يعمل علی شاکلته»

اسراء / ۸۴

هر کس بر اساس آنچه در ساختار روانی-بدنی او شکل گرفته عمل می کند. هر کس بر اساسی حرکت و عمل می کند که شخصیت او را شکل داده است. طبیعی است که انسان هشیار بی تردیدی، در می یابد باید دنبال این اشاره را بگیرد و در این باره به طور جدی پژوهش کند. چه عواملی شخصیت او را شکل می دهد؟ چه عواملی سبب شکل گرفتن شخصیت سالم و چه عواملی سبب شکل گیری شخصیت ناسالم در انسان می شود؟ شخصیت بهنجار چگونه شخصیتی است؟ شخصیت نابهنجار چگونه است؟ و آیا قرآن برای این پرسشها پاسخ دارد یا پاسخ آن را به عهده خرد و یا فطرت انسان نهاده است؟

شاید لازم به یادآوری نباشد که روش قرآن محدود کردن خویش در بحث موضوعی و حرفهای یکبار مصرف نیست، گاه از یک آیه کوتاه می توان در دانشهای گوناگون و برای پرسشهای مختلف پاسخ گرفت، بنابراین نباید انتظار داشت قرآن به روش روان شناسان و بویژه روان شناسان شخصیت، مطالب را به صورت پرسش و پاسخ و فصل بندی های اندازه گیری شده دسته بندی کند و سپس نتیجه بگیرد، اما در حوزه دانشهایی که جزء رسالت قرآن است حرفهای اساسی، زیر بنایی، جهت بخش و آموزنده را می توان در جای جای قرآن جست و از مجموع آنها پاسخ پرسشهای خود را به دست آورد.

درباره شخصیت نیز همین گونه است. اولین سرنخی که قرآن می دهد این است: رفتار اشخاص، رنگ و بوی شخصیت آنها را دارد.

انسان خردمند، پرسشهای دیگر را باید خود مطرح کند و برای پاسخ آنها نظر قرآن را جست و جو کند.

شخصیت چیست؟

برای این که کمی به درك نظر قرآن نزدیک شویم یکی دو نظر را درباره شخصیت بیان می کنیم. مفهوم شخصیت و کیفیت شکل گیری آن در مکتبهای گوناگون (مانند روان کاوی فروید، بیهاوریسیم و روان شناسان متأخرتر و انسان گرا) یکسان نیست، به همین دلیل تعریفهای شخصیت بسیار فراوان اند. «آلپورت» - ۱۹۴۹ (G. W. Allport) در این باره به گردآوری و یادکرد پنجاه تعریف متفاوت پرداخته

است، با این حال این تفاوتها مربوط به اصل موضوع شخصیت نیست، بلکه متوجه مفهومی است که از آن ساخته اند؛ و در نتیجه منعکس کننده ناهمگرایی های دیدگاه های نظری مؤلفان است.^۲

الف: یکی از تعریفهای بسیار ساده، تعریف مایلی (R. Meili) است:

«شخصیت یک کلیت روان شناختی است که انسان خاصی را مشخص می سازد.»

و اضافه می کند:

«روان شناسی در بحث شخصیت همواره تفاوتهای فردی را در مد نظر دارد، و

هدف آن تعریف هر چه صحیح تر این تفاوت ها و تعیین آنهاست.»

او درباره عناصر تشکیل دهنده شخصیت نیز بر این باور است:

«وقتی مفهوم شخصیت به معنای وسیع مورد نظر باشد، طبعاً مفاهیم خوی، مزاج

و استعداد را که مبین سه جنبه خاص هستند در بر می گیرد.»^۳

ب: تعریف دیگر، تعریف ازیک فروم است:

«شخصیت، مجموع کیفیتهای موروثی و اکتسابی است که خصوصیت فرد بوده و او

را منحصر به فرد می کند.»^۴

او در توضیح تعریف فوق می گوید:

«فرق بین کیفیتهای موروثی و اکتسابی معادل فرق بین مزاج، استعدادها و کلیه

کیفیتهای ذاتی از یک سو و منش (character) از سوی دیگر است.»^۵

سپس برای رفع ابهام در بیان تفاوت «مزاج» و «منش» سخن بسیار مفصلی دارد که

خلاصه آن چنین است:

«مزاج، به «چگونگی واکنش» دلالت دارد و ذاتی و تغییرناپذیر است، اما منش،

نتیجه تجربیات شخصی، به خصوص تجربیات سالهای اولیه زندگی بوده و تا

حدی با درون گرایی و تجربیات نوین تغییرپذیر است. مثلاً اگر کسی «آتش مزاج»

است، کیفیت واکنش او تند و قوی است، ولی این که نسبت به چه چیز واکنش

مزبور تند و قوی است مربوط به منش است. اگر بهره ور، دادگر و با محبت

است، در عشق، در عصبانی شدن به علت بی عدالتی و متأثر شدن از یک فکر نو

واکنشی تند و قوی نشان خواهد داد. و اگر دارای منش ویرانگر و سادیستیک است

در ویرانگری و خشونت، تند و قوی می شود...»^۶

فروم بر این نکته تکیه دارد که فقط رفتار منش را می توان جزء اخلاق دانست و آنچه

مربوط به مزاج است جنبه اخلاقی ندارد.^۸

ج: تعریف گوردون ویلارد آپورت

آپورت یکی از اولین نظریه پردازان شخصیت است که عینک فرویدیسم را از چشم بر می دارد و دیدگاه ساده انگارانه رفتارگرایی را کنار می گذارد.

بر خلاف اریک فروم، که سالهای اولیه زندگی و دوره کودکی را بسیار مهم تلقی می کند، آپورت با دوره بلوغ به عنوان دوره ای به نسبت مستقل برخورد می کند و بیش ترین نقش را هم در تشکیل شخصیت به مقاصد و نیتهای شخص می دهد.

روان شناسی تفهمی (Psychologi Verstande) آلمان در این عقیده پافشاری می کرد که فلسفه خاصی که هر فرد درباره زندگی دارد و صفت عمده شخصیت او را تشکیل می دهد، یعنی همان نظام ارزشهای فردی.

همین نکته را پروفیسور پل ویس به گونه ای دیگر بیان کرده:

«ما اشخاصی را می شناسیم، زیرا به آینده ای که آنها در جست و جوی آن هستند

واقفیم.»

حتی روان شناسی صنعتی (Industrial Psychology) دریافته است که مقاصد دوررس، موجب یادگیری سودمندی و سرشاری تولید می شود و رضایت کارگر را از کار خویش فراهم می کند.

او با تأکید به عنصر فوق می گوید: جامع ترین واحدهای ترکیبی در شخصیت، همان مقاصد و نیتهای فرد هستند که جهت آنها به آینده است. این صفات برای هر انسانی منحصر به فرد هستند و همیشه آماده اند تا اجزای ساده تر را هماهنگ با خود به سوی خویش جذب کنند، آنها را راهنمایی کنند، و یا از پیدایش آنها جلوگیری نمایند ...

و سرانجام، شخصیت آن چیزی نیست که فرد در اختیار دارد، بلکه حاصل برجسته شدن، شخصیت نامیده می شود.

اگر بخواهیم سخن آپورت را خلاصه کنیم بی تردید برجسته ترین عنصر در شخصیت افراد را همین مقاصد، نیت و ارزشهای فرد تشکیل می دهد، و اگر درباره شخصی بخواهیم بدانیم که چگونه رفتار خواهد کرد، باید از مقاصد و نیت و هدفهای درازمدت او آگاه باشیم، یعنی هر کس طبق شخصیت شکل گرفته خود که ساختار عمده آن را عاداتها و ارزشهای درونی تشکیل می دهد، عمل خواهد کرد. و اصولاً از نظر او

اگر تلاش و تکاپویی هست برای رسیدن به همان مقاصد و اهداف و ارزشهاست، که البته هرگز به طور کامل به آنها نخواهیم رسید.^۱

نظریه قرآن درباره شخصیت

«شخصیت هر انسان همان چیزی است که رفتار او را شکل و جهت می بخشد.»^{۱۱} شاید بتوان این را به عنوان تعریف کلی شخصیت از دیدگاه قرآن به حساب آوریم، این تعریف با این که جهت بخش است، اما هنوز کامل نیست و آن گاه کامل می شود که عناصر تشکیل دهنده شخصیت را نیز از نظر قرآن شناسایی کنیم.

به تعبیری دیگر، تعریفی که ارائه کردیم نشان می دهد «کارکرد» شخصیت چیست. و نیز نشان می دهد که شخصیت دارای یک ساختار منسجم و کلیت روان شناختی است، ساختاری که در رفتار شخص تبلور پیدا می کند. این مطالب از آیه مبارکه ای که در صدر این قسمت آوردیم: «کل يعمل علی شاکلته» قابل استفاده است. اما برای شناخت ساختار شخصیت، عناصر مهم و کیفیت شکل گیری آن، باید از دیگر آیات قرآنی مدد بجوییم، و تا این مسأله را روشن نکنیم به شخصیت سالم از دیدگاه قرآن نیز نمی توانیم دست بیاوریم.

مشکل اینجاست که این تعبیر «شاکله» که قابل ترجمه به شخصیت است، به این معنی، همین یک بار در قرآن به کار رفته است. پس چگونه می توان به ساختار و شکل گیری آن از دیدگاه قرآن پی برد؟ به نظر می رسد قرآن در خود همین آیه مبارکه مشکل را حل کرده است، زیرا شخصیت را همان چیزی می داند که کیفیت رفتار شخص را تعیین می کند و رنگ و بوی خود را به آن می بخشد، پس می توان به دنبال عناصر مهم شخصیت، مواردی را بررسی کرد که از نظر قرآن سبب جهت گیری در رفتار و چگونگی عمل اشخاص می شود. اگر از این سرنخ استفاده کنیم به دست آوردن پاسخ دشوار نیست.

در اینجا از یک روش در تفسیر موضوعی، که شهید سید محمد باقر صدر توصیه و عمل می کردند استفاده می کنیم، روشی که از کلام امام علی (ع) استفاده شده است، استنتاج از قرآن؛ یعنی پرسشهای خودمان را به قرآن عرضه می کنیم و تلاش می کنیم پاسخ قرآن را درباره آنها به دست بیاوریم. با توجه به تعریفها و نظریات روان شناسان درباره شخصیت، چند پرسش مطرح می کنیم و پاسخ آنها را از قرآن می خواهیم و سپس

با بررسی عناصر تشکیل دهنده شخصیت بحث را کامل خواهیم کرد.

آیا می توان گفت در قرآن کریم چیزی به نام شخصیت وجود دارد؟

پاسخ این پرسش بی تردید مثبت است. صریح ترین آیه قرآنی درباره وجود شخصیت، آیه ۸۴ سوره اسراء است (کل يعمل علی شاکلته). علاوه بر این قرآن درباره ماهیت انسان و شیوه رفتار افراد طوری نظر می دهد که در وجود چیزی به نام شخصیت جای تردید نمی ماند، زیرا قرآن انسان را دارای کششهای درونی فطری و نفسانی می داند که در ستیز با هم قرار دارند و از سویی افراد را در انتخاب ندای فطرت یا فریاد نفسانیات، در برخورد با مظاهر زندگی متفاوت و دارای انتخاب ویژه می داند.

آیا انسان به طور کلی و شخصیت افراد، دارای خطوطی اساسی و کلی از پیش ترسیم شده ای هست یا خیر؛ مانند صفحه ای سفید است که خود او (بنابر نظر هستی گرایان طرفدار اگزیستانسیالیسم) و یا محیط و محرکها و پاسخها (به نظر رفتار گرایان) چگونگی او را می سازند.

انسان از نظر قرآن موجودی ویژه است، با جسمی از گل و لای و روح خدایی. در وجود انسان از یک سو روح الهی و فطرت خدا جو قرار دارد (فطرت الله التي فطر الناس علیها - روم / ۳۰) که با هدایت مستقیم الهی می تواند راه را بیابد (انا هدیناه السبیل - انسان / ۳) و اصول خوبی و بدی را تشخیص دهد (قد ألهمها فجورها و تقویها - شمس / ۸) و از سویی دیگر کششهای مربوط به جسم، یا به تعبیر قرآن هوای نفس که برخی آن را خدای خویش قرار می دهند (أرأیت من اتخذ إلهه هواه ... - فرقان / ۴۳، جایه / ۲۳) و در مقابل آنها کسانی هستند که دستورات الهی را چراغ راه خویش قرار می دهند و از فرمانهای ویرانگر نفس سرباز می زنند (و أمّا من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی. فإنّ الجنة هی المأوی - نازعات / ۴۱-۴۰)

اما عوامل دیگر نیز در شکل گیری شخصیت انسانی تأثیر دارند، که بیرونی هستند و از جمله محیط، اسوه های خوب و الگوهای ناشایسته، آموزشهای سازنده و یا ویرانگر، ولی از همه اینها مهم تر قدرت انتخاب و اختیار فراوان خود شخص است. یعنی نیتها و اراده خود آگاه او.

بنابراین انسان از نظر قرآن، صفحه ای سفید نیست که بدون هیچ راهنمایی به خود و انهاده شده باشد و خود او تمام مسؤولیت ساختن خویش را بدون هیچ الگو و هدف از پیش تعیین شده ای بر عهده داشته باشد، و یا تنها موجودی که پیرو محیط زیست و

محیط اجتماعی خود باشد و بتوان او را با تبیین ساده انگارانه رفتارگرایی معرفی کرد، مانند واتسون که در محیط‌گرایی چنان افراط می‌کرد که می‌گفت:

«تعدادی کودک سالم و خوش‌بنیه و محیط خاصی را به سلیقه خودم برای تربیت آنها در اختیارم بگذارید، و من تضمین خواهم کرد که با انتخاب اتفاقی، هر یک از آنها را، صرف نظر از استعدادها، ذوقها، گرایشها، توانایی‌ها، پیشه‌ها و نژادهای اجدادشان، طوری تربیت کنم که به هر نوع متخصصی که من انتخاب کنم، از قبیل دکتر، وکیل، هنرمند و... بلکه حتی گدا و دزد تبدیل شود.»^{۱۱}

بنابراین انسان موجودی است دارای فطرت، و این اساسی‌ترین نیرو در انسان است که او را به سویی خاص به حرکت در می‌آورد، اگر به موانع برخورد. اما این مفهوم به قول شهید مطهری با مفهوم دکارتی و کانتی و غیر آن فرق دارد. وجود فطرت در انسان به این معنی نیست که انسان از آغاز تولد پاره‌ای از ادراکات یا گرایشها و خواستها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه با عقل و اراده بالفعل متولد می‌شود. همچنان که درباره انسان، نظریه منکران فطرت از قبیل مارکسیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها را نمی‌پذیریم که انسان در آغاز تولد، پذیرا و منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود بی تفاوت است، مانند یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود متساوی است، بلکه انسان در آغاز تولد، بالقوه و به نحو امکان استعدادی، خواهان و در حرکت به سوی یک سلسله دریافتها و گرایشها است و یک نیروی درونی او را به آن سوق می‌دهد. با کمک شرایط بیرونی. و اگر به آنچه بالقوه دارد دست یابد به فعلیتی که شایسته اوست و انسانیت نامیده می‌شود رسیده است، و اگر فعلیتی غیر آن فعلیت در اثر قسر و جبر عوامل بیرونی بر او تحمیل شود، یک موجود «مسخ شده» خواهد بود. این است که مسخ انسان که حتی مارکسیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها از آن سخن می‌گویند تنها با این مکتب قابل توجیه است.

از نظر این مکتب، نسبت انسان در آغاز پیدایش، با ارزشها و کمالات انسانی، از قبیل نسبت نهال گلایی با درخت گلایی است که یک رابطه درونی به کمک عوامل بیرونی اولی را به صورت دومی در می‌آورد، نه از قبیل تخته و چوب و صندلی که تنها عوامل بیرونی آن را به این صورت در می‌آورند.^{۱۲}

درباره فطرت، در قسمت «ویژگیهای انسان سالم» نیز مطالبی خواهیم آورد.

اما درباره دوران کودکی، اگر چه قرآن کریم شکل‌گیری اولیه آگاهی‌های انسان را

که جوهر اساسی شخصیت است در همان زمان می داند، قرآن می گوید:

«و الله أخرجكم من بطون أمهاتكم لاتعلمون شيئاً و جعل لكم السمع و البصر و الأفئدة لعلكم تشكرون»
نحل / ۷۸

و خداوند شما را از شکم مادران تان - درحالی که چیزی نمی دانستید - بیرون آورد،
و برای شما گوش و چشمها و دلها قرارداد، باشد که سپاسگزاری کنید.

اما این شکل گیری آگاهی های انسان (از خودش، جهان پیرامونش و آفریدگار و مدیر هستی) که به تدریج به وجود می آید و گسترش و ژرفا پیدا می کند، از نظر قرآن در یک دوره محدود، بسته نمی شود، و چنان نیست که در دوره کودکی همه چیز تمام شود و شخصیت انسان در آینده زیر تأثیر عقده های سرکوب شده و یا ناکامی های تلخ کام کننده در آن دوره باشد، زیرا از نظر قرآن دوره بلوغ (رسیدن به «اشد» یا «رشد») مهم ترین دوره نقش پذیری، مسؤلیت و تجلی شخصیت است، با نیروی ویژه این دوران که با تعبیر «اشد» یا «رشد» بیان شده است:

«هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا
أشدکم ثم لتکونوا شیوخاً ...»
غافر / ۶۷ و حج / ۵

او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه از
علقه ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی بر می آورد، تا به «کمال قوت» خود
برسید و تا سالمند شوید...

در اصل، زمان تکلیف پذیری، قبول مسؤلیت و نیز تدبیر زندگی از نظر قرآن فقط
در زمان «رشد» و به تعبیر دیگر قرآن، رسیدن به «توانایی کامل» ممکن است، و
بهره گیری از آگاهی ها و نیروی اراده و انتخاب نیز، به طور اساسی در این مرحله تحقق
می پذیرد.

«ولاتقربوا مال الیتیم الا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده ...»
انعام / ۱۵۲

و به مال یتیم جز به نیکوترین نحوه نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسند...

و در داستان ملاقات شگفت انگیز موسی (ع) با «آن آموزگار برجسته» آمده است.

«فأراد ربک أن یبلغا أشدهما و یتخرجا کنزهما ...»
کهف / ۸۲

پس پروردگار تو خواست آن دو (یتیم) به حد رشد برسند و گنجینه خود را بیرون

آورند...

البته مفهوم «رشد» گسترده تر از این مرحله خاص سن، یعنی رسیدن به دوران بلوغ

سنی است، ولی در مواردی به این مفهوم نیز اطلاق شده است؛ از جمله:

«وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم أموالهم...»

نساء / ۶

ویتیمان را بیازماید تا وقتی که به [سن] زناشویی برسند؛ پس اگر از ایشان رشد یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید...

همچنان که رشد در قرآن به معنای رسیدن به سنی خاص محدود نمی شود، همان گونه از کلمه «اشد» (کمال توانایی) نیز فقط توانایی جسمی را در نظر ندارد.

به هر حال، دوره کودکی و آموخته های آن و گسترش تدریجی ادراکهای فطری شخص و رشد تدریجی جسم و فکر او از نظر قرآن، مراحل از مراحل مقدماتی رسیدن به رشد است، اما نه چنان که دیگر شخص - آن گونه که فرویدیسم سستی معتقد بود - شخصیت خویش را در همان دوران به گونه ای بسازد که دیگر رهایی از آن ممکن نباشد، زیرا مفاهیم پذیرش مسؤلیت، وظیفه، و انتخاب - به طور عادی - در همان زمان رشد اتفاق می افتد...

نقش فطرت در شخصیت انسان

فطرت و «نفس ملهمة» انسان (وجدان اخلاقی)، چه اندازه در ساخت و شخصیت او نقش دارند؟ و نقش وراثت، محیط، عاداتهای اجتماعی و انتخاب و اختیار انسان در این میان به چه اندازه است؟ و آیا فطرت و نفس ملهمة ملزم کننده اند؟

از نظر قرآن انسان با فطرت خداجویی خلقت شده است (روم / ۳۰) و پیمان او باخالق خویش در «عالم الست» مورد تأکید قرار گرفته است (اعراف / ۱۷۲) و نیز تأکید شده که انسان دارای نیروی شناخت خوبی و بدی و خیر و شر و به تعبیر قرآن فجور و تقوی است (شمس / ۸) و با این که در جهان آفرینش زمینه طوری است که شخص می تواند آیات روشن الهی را در آن ببیند، «قد تبین الرشد من الغی» اما او می تواند راه رشد را انتخاب کند و یا به راه «غی» گام بگذارد و می تواند با هدایت پذیری، شاکر باشد و یا با سرباز زدن از آن کفور باشد «انا هدیناه السبیل إماما شاکراً و إماما کفوراً» (انسان / ۳) پس ممکن است شخص با داشتن فطرت الهی، از مسیر منحرف شود و با داشتن نفس ملهمة، فجور را انتخاب کند. زیرا در عین حال که فجور و تقوای نفس به او الهام شده است، چنان نیست که این چراغ همیشه روشن بماند، ممکن است کسی آن را

خاموش کند و یا «نیروی» روشن کننده آن را به شدت ضعیف و در عمل غیر قابل استفاده گرداند. و عده ای که آن را پاك نگه دارند، از نور آن بهره خواهند برد.

«قد أفلح من زكّٰها . و قد خاب من دسّٰها» شمس / ۹ و ۱۰

درباره نقش وراثت نیز همان آیه سوره دهر بسیار واضح است که فرمود:

«انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ...» انسان / ۲

ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم.

این نطفه مختلط که در بردارنده خصوصیات ارثی نیز می باشد در شخصیت انسان مؤثر است، اما نه چنان که شخصی را از انتخاب و اراده آگاهانه محروم کند، زیرا درست پس از آن بلافاصله می فرماید: «فجعلناه سمیعاً بصیراً. انا هدیناه السبیل إماماً شاکراً و إماماً کفوراً»

مقدار و اندازه رشد و تعالی شخصیت انسان تا چه اندازه است و آیا مرزی دارد؟ این یکی از پرسشهای اساسی درباره رشد و سلامتی - و در نهایت کمال - انسانی است؛ انسان تا کجا می تواند بالا برود؟ آیا جایی هست که اگر شخصی به آنجا رسید دیگر باید متوقف شود و بالاتر از آن جایی برای صعود نباشد؟

به نظر می رسد از نظر قرآن کریم، تعالی، رشد و (کمال) انسان حد و پایانی ندارد، انسانی که خود مسجود فرشتگان است، و با آموختن اسماء، در مسابقه بزرگ از فرشتگان نیز جلو افتاده است (بقره آیات مربوط به آفرینش آدم و سجده فرشتگان) دارای مراتب و درجات متفاوت رشد، سلامتی و کمال است. یعنی حتی اگر کسی به مقام پیامبری نیز برسد باز هم کار تمام نشده است، زیرا حتی پیامبران نیز دارای درجاتی بوده اند، و برخی از آنان بر برخی دیگر برتری داشتند:

«تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات ...»

بقره / ۲۵۳

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی داد...

بی تردید محمد بن عبدالله (ص) خاتم پیامبران است، به صراحت قرآن، و نیز اشرف مخلوقات است، یعنی در همان زمانی به رسالت برانگیخته شد از تمام موجودات و ماسوی الله برتری داشت، اما آیا دیگر برای آن حضرت رسیدن به درجاتی بالاتر از آنچه داشت میسر نبود؟ آن همه عبادت، تهجد، جهاد بی وقفه و تحمل

دشواریهای انجام رسالت چیزی بر کمال و درجات آن حضرت نیفزود؟

در سوره مبارکه «نصر» آن حضرت به تسبیح و استغفار مأمور شده است، آیا پیامبر در ۶۳ سالگی و مقارن رفتن به جوار رفیق اعلیٰ چیزی بیش از آنچه در زمان آغاز رسالت داشت، نداشته است؟ این سخن را اگر بپذیریم، معنای آن این است که بر پیامبر «معاذ الله» ستم رفته باشد، زیرا قرآن به صراحت می گوید عمل شایسته هیچ عمل کننده ای، از زن و مرد را ضایع نمی کند (آل عمران / ۱۹۵) و انسانها در آخرت، اگر به مقدار ذره ای خیر و شر انجام بدهند، آن را خواهند دید (زلزله / ۸) اکنون چگونه آن همه «عمل صالح» که بی تردید به مقیاسی بالاتر از هر عمل دیگر ارزش داشت چیزی بر فضل و درجه پیامبر نیفزوده است؟

به هر حال، در منطق قرآن، کمال انسان دارای مراتب است و شخص به هر جا که برسد، هنوز جای صعود به بالاتر وجود دارد.

نگارنده توجه دارد که این مرز بی انتها - به مقیاس ما - مربوط به نهایت کمال است، و نه «سلامتی» به مفهومی که ما در جست و جوی آن هستیم، که خود تا مراحل اساسی اما آغازین کمال می رسد. اما به هر حال این پرسش چون از مرز تعالی و رشد و سلامتی و کمال است، ناگزیر به بالاترین درجه آن اشاره می شود. منظور ما از سلامتی نیز داشتن شخصیت متعادل، معنی داری در زندگی و دچار اضطراب و دلهره و یأس نشدن است که شخص را تا مرز تهی شدن از انسانیت پایین می کشاند.

آیا شخصیت انسان در جایی بسته می شود؟

مانند این پرسش را پیش از این آوردیم، آن پرسش ناظر بود به نظریه روان کاوی فروید، و دوران کودکی و عقده های سرکوب شده و انبار شده در ضمیر ناخود آگاه، اما این پرسش گستره بیش تری دارد، منظور این است: آیا از نظر قرآن زمانی وجود دارد که دیگر شخص دگرگونی پذیر نباشد و نتواند آگاهانه در روان خود تغییر ایجاد کند. قرآن بر تغییر در روان بسیار تأکید دارد و نمونه هایی را نیز بیان کرده است که این تغییر در آنها صورت پذیرفته است. مگر آنجا که شخص مرگ را به چشم خود ببیند و فرصت عمل طبق دیدگاه و آگاهی تازه یافته را نداشته باشد، مانند فرعون در حال غرق شدن.

تحول و دگرگونی روانی

دگرگونی و تحول در نفس از عواملی است که می تواند جامعه را نیز دگرگون کند و

نعمتهای الهی را زایل و یا جلب نماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...»

رعد / ۱۱

خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است (و در نفس و روان شان وجود دارد) تغییر بدهند...

و در آیه دیگر می فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ

انفال / ۵۳

سمیع علیم»

این برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد، جز آن که آنها خودشان را تغییر بدهند، و خداوند، شنوا و داناست؟

این تغییر را خداوند بارها و بارها در قرآن بیان کرده است، یکی از موارد آن ساحران زمان فرعون است، که با درك حقایق حضرت موسی(ع) اولین مؤمنان به آن حضرت بودند، اما این هم واقعیتی است که برخی بر بیماری همچنان باقی می مانند... مانند فرعون، که تا هنگام غرق شدن همچنان لجاجت می ورزید.

در قرآن تعبیری است که در مورد انسانهای محروم از سعادت هدایت و سلامت دل به کار می رود: «قساوت». در این مرحله شخص آن چنان در بیماری فرو می رود که «نمی خواهد» خود را درمان کند، و با مقاومت منفی می گوید: «سمعنا و عصینا» اینان همانهایی هستند که خداوند بر دل آنها مهر نهاده است...

«سواء علیهم ءأندرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون. ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم

بقره / ۶ و ۷

و علی ابصارهم غشاوة ...»

آنان نیز از بیماری نجات پیدا نمی کنند، زیرا نمی خواهند، بلکه بیماری شان نیز پیشرفت می کند: «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ...»

بنابراین باقی ماندن عده ای که بسیارند بر بیماری و استفاده نکردن از چراغ هدایت الهی در درون یعنی فطرت و خرد، و چراغ بیرون یعنی پیامبران، واقعیتی غیر قابل انکار است، و این به آن دلیل است که آنان نمی خواهند، و چنان نیست که اگر بخواهند نتوانند در خود تغییر ایجاد کنند، زیرا از نظر قرآن راه همچنان باز است. مفهوم انقلابی «توبه» به گونه ای که در قرآن مطرح است (بی واسطه میان بنده و خدا) همان در گشوده به جهان سلامتی است؛ مفهومی که آیات بسیاری در قرآن کریم بر آن تأکید می کند.

نگاهی دوباره به عناصر تشکیل دهنده شخصیت

از آنچه تا اینجا آوردیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

«شخصیت انسان، تشکیل شده است از عناصری مشترک و ویژه که مجموع آنها

شخصیت فرد را شکل می‌دهد و رفتار او را سمت و سو و معنی می‌بخشد.»

منظور از عناصر مشترک چیزهایی هستند که همه جنس و نوعی را که شخصی به آن تعلق دارد دارا هستند، ویژگی حیوانی جنس و خصوصیات انسانی نوع، نیروهای عام، مثل فطرت، نفس ملهمه، خرد و تا اندازه‌ای غریزه به علاوه چیزهای خاص تری مثل محیط اجتماعی و گروه و طبقه و ویژگیهای زیستی.

منظور از عناصر ویژه چیزهایی هستند که شخص را از اشخاص دیگر جدا می‌کنند مانند: ویژگیهای موروثی، بهره‌هوشی، کیفیت استفاده از نیروی خرد، فطرت و تجربیات و احساسات ویژه، و آنچه شخص را از دیگران مشخص می‌سازد که مجموع آنها از هر شخصی شخصیت ویژه می‌سازد. شخصیت اگر چه به تدریج شکل خود را کامل می‌کند، اما هیچ‌گاه چنان نیست که قابل تغییر و دگرگونی بنیادین نباشد، این دگرگونی عمده در جهت گیری فکری و نظام ارزشهاست که با دگرگونی در جهان و تفکر شخص و تغییر نظام ارزشهای فردی او شخصیتش نیز دگرگون می‌شود. این دگرگونی همیشه به سمت کمال یا به سوی سقوط نیست، بلکه به سمتی است که نیتها و اهداف آگاهانه مشخص دنبال کند. این همان تفاوت اساسی دیدگاه قرآن با دیدگاه «مزلو» و برخی دیگر از روان‌شناسان انسان‌گرا است، زیرا آنان معتقدند که انسان دارای چنان فطرتی است و چنان ساختاری که اگر به خودش وا گذاشته شود حتماً به سوی خوبی روی خواهد آورد و خیر و صلاح خویش را نیز درک می‌کند.

دیدگاه قرآن درباره شخصیت انسان خوشبین‌تر از همه دیدگاه‌های دیگر است، و انسان را دارای رتبه خلیفه‌اللهی می‌داند و مسجود فرشتگان، اما به این حقیقت نیز واقف است که علاوه بر جریان فطرت و وجدان اخلاقی، جریان تند شهوت‌های گونه‌گون نیز هست که فرد را به سوی خود می‌کشند، تنها در صورتی شخص می‌تواند از آن گردباد وحشتناک‌رهایی بیابد که سکان‌کشتی شخصیت او را نیروی عقل و اراده قوی حق خواهانه به دست داشته باشد، اراده‌ای که با قطب‌نمای فطرت و چراغ عقل و نیروی ایمان به حرکت خویش ادامه دهد، و دانش و آگاهی به دست آمده از هدایت الهی و ارشاد پیامبران سوخت موتور آن را پیوسته تأمین کنند.

مهم ترین انگیزش شخصیت سالم از دیدگاه قرآن

قرآن در مورد انسان، واقع بین است، نمی خواهد یک بعدی نگاه کند، زیرا فرستنده قرآن همان کسی است که خود او انسان را آفریده است.

او انسان را آفریده شده از «نطفه امشاج» می داند و می داند که کششها و کوششهای او همیشه و ناگزیر به یک سو نیستند، اما در این میان یک کشش اساسی وجود دارد، و آن همان چیزی است که مهم ترین انگیزه انسان سالم و شخصیت سالم به حساب می آید. هر کس این انگیزه را در خود تضعیف کند، در مسیر حرکت خود به بیراهه خواهد رفت و هیچ چیز دیگری او را «راضی» نخواهد کرد، و دچار زندگی تنگ و سخت و معیشت ضنک خواهد شد.

اما این آفرینش انسان، اگر چه از نطفه امشاج است، ولی بی حساب نیست، و خداوند راه را مشخص کرده:

«آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ اما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! ما راه را به او نشان دادیم، او یا سپاس گزار است و یا ناسپاس...» انسان / ۱ تا ۳

مهم ترین انگیزش شخص سالم یافتن «شاه کلید» اسرار هستی است. یافتن معنی و سمت و سوی حیات.

این انگیزش، همچون چشمه ای زلال از قلعه فطرت انسان می جوشد و سرازیر می شود، و اگر به مانعی برخورد در مسیری درست حرکت می کند و تشنگان را سیراب و مزاج را مشروب می سازد، ولی اگر به مانع برخورد، ممکن است در مسیر، راه کج کرده و به جایی برود که به قصد رفتن به آنجا راه نیفتاده است، در ریگستانی فرود رود و یا در مردابی زندانی شود و یا طعمه باتلاقی شود که همچون دامی در راه انسانها به کمین می نشیند.

فطرت خداجو، خرد حقیقت جو و حقیقت پذیر انسان، آن گاه که دست به دست یکدیگر دهند، شخص، چشمانی بینا و بصیرتی ژرف خواهد یافت، بصیرتی که او را به سوی مشاهده اندیشه و کشف حقیقت می راند. اینان همان «اولوالالباب یا خردمندان» هستند که در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز می نگرند، و نشانه هایی را می بینند. این انگیزش آن قدر قوی است که شب و روز، در حال ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده شخص سالم را آرام نمی گذارد، و آن وقت به این حقیقت روشن دست

می‌یابند که هستی، با این همه رمز و راز و گستره و ژرفا، بی‌هدف آفریده نشده و بی‌معنی نیست ... و این بصیرت به دست آمده از فطرت، خرد، اندیشه و اراده حق جوئی انسان را به اساسی‌ترین درک ممکن دربارهٔ هستی رهنمون می‌شود: دیدن هستی آفرین در برگ برگ دفتر هستی ... و سرانجام، نجوایی عاشقانه و دل‌انگیز: «خدایا! صدای منادی ایمان را شنیدیم و ایمان آوردیم ...» و آرزوی رسیدن به درجه «ابراز».

این تصویر زیبا، با تصویرگری اعجاز‌آمیز در آیات ۱۸۹ تا ۱۹۵، بلکه تا آخر سوره آل عمران بیان شده است، که پیش از این نیز به این آیات اشاره شد.

به دست آوردن معرفتی دربارهٔ جهان هستی، انسان و زندگی خود که معنای تمام اسرار و پیچیدگی‌های زندگی را روشن کند و رفتار شایسته را شکل بدهد، یعنی جهان‌بینی درست نظام ارزشها و راه درست عمل، رسیدن به این حقیقت‌ها انسان سالم را به خداوند، معنی‌داری جهان، مسؤلیت خود، معنی زندگی و سمت و سوی حرکت، راهنمایی می‌کند.

این حقیقت مهم دربارهٔ انسان، یعنی این که مهم‌ترین انگیزش شخصیت سالم درک هدف و معنای آفرینش و شناخت آفریننده است، در داستان حضرت ابراهیم، آن‌گاه که برای جست‌وجوی حقیقت به ماه و ستارگان و خورشید و سرانجام به کشف حقیقت می‌رسد، به خوبی بیان شده است.

انسان سالم از نظر قرآن (انسان رشید، زندگی دل‌انگیز)

«برخی» از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان سالم از دیدگاه قرآن کریم را در حد توان و مجال در این قسمت می‌آوریم. بین انسان سالم و کامل تفاوت است و بحث از این دو نیز متفاوت، البته پژوهش پیرامون سلامتی برای فهم راه‌های رسیدن به کمال است. آنچه در این نوشتار مورد نظر است ویژگی‌های انسان سالم است. مرزهای سلامتی و کمال، خطوطی کمرنگ هستند که در اصل شاید به صورت خط نباشند. شاید مانند دو رنگی باشند که به صورت افشان به هم متصل هستند.

همان‌گونه که در تعریف انسان کامل و آرمانی توافق نظر دشوار است و تعریف آن مشکل، در مورد انسان سالم و رشد یافته نیز هنوز روان‌شناسان و دانشمندان علوم انسانی چندان توافقی ندارند و تعریف انسان سالم را آسان نمی‌دانند.^{۱۳} اما صرف نظر از

آن تعریفها منظور ما از انسان سالم و انسان کامل در قرآن به اجمال روشن است. انسان سالم از دیدگاه قرآن کسی است که در گام اول بیمار نباشد - مثلاً چشم و گوش بینا و شنوا و دلی روشن بین داشته باشد، «صم بکم عمی» نباشد، و از سوی دیگر از آنچه دارد استفاده بهینه و شایسته کند، نیروهای ارزشمند فکری، روحی و بدنی خود را بیکار نگذارد و خود را در مسیر رشد و رسیدن به کمال نهایی قرار دهد، این انسان سالم است، در هر مرحله از کار که باشد؛ چه در آغاز و چه در انتها. هر انسان کامل انسان سالم نیز هست، اما برخی از انسانهای سالم، انسان کامل هستند و برخی از انسانهای سالم، هنوز کامل نیستند.

به همین دلیل است که ما گاه آیتی را مورد استشهاد قرار می دهیم که در مورد انسانهای کامل اند و در اصل، آنچه مورد نظر است عناصری از کمال هستند، مگر خود سلامتی از شرایط مهم کمال نیست؟ اما باید توجه داشت که وقتی مورد استشهاد ما انسانهایی باشند که نمونه های عالی کمال هستند، ما به آنچه لازمه سلامتی یا لازمه تمامیت سلامتی است تمسک می کنیم، نه عالی ترین مدارج کمال.

مثلاً درباره حضرت ابراهیم (ع) که بیماری مسری محیط زیست اندیشه او را آلوده نکرده است؛ در محیطی که همه به دهان کودک فطرت خویش پستانک داده اند، ابراهیم به دنبال پستان حقیقت است تا فطرت خویش را تغذیه کند، در محیطی که تقلید از پدران و بزرگان مانند وبایی فراگیر همه را از پای در آورده است و «شخصیت» انسانها را بیمار کرده و تا سر حد «مردگی» رسانده و در نتیجه آنها را زیون دست ساخته های خودشان کرده، تا آنجا که به پرستش بتان بی خاصیت و طاغوتان ستمگر واداشته، ابراهیم (ع) مسؤلیت اندیشه و عقیده خود را خود به عهده می گیرد و به تشخیص خرد و ندای فطرت خویش اعتماد می کند، این یافتن خود و تکیه به آنچه که دارد، او را از صورت زندگی اقماری بیرون می آورد. تا آنجا که ابراهیم (ع) به خدا می رسد، مراحلی را که لازمه سلامتی و مقدمه کمال است یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد. البته پس از یافتن راه، استقامت و پایداری او نیز جزء نشانه های سلامتی شخصیت اوست.

اگر چه بدون آنچه بر شمریم کمال ممکن نیست، ولی این پایداری آیا جزء مراحل بالای سلامتی است یا خود مرحله ای از مراحل کمال است؟ در این گونه موارد خواننده با بزرگواری بر ما دشوار نخواهد گرفت و اجازه خواهد داد که پایداری در راه عقیده خرد پذیر و فطرت پسند را جزء مراحل تمامیت سلامتی به حساب آوریم، زیرا هر

مبارزی که در راه اعتقادات دینی، ارزشهای پسندیده فرهنگی و تمامیت ملی و ارضی خود تلاش و پایداری کند می‌تواند انسان سالمی باشد، اگر چه ممکن است شخص کامل به مفهوم قرآنی نباشد.

اما ویژگی‌هایی هم در ابراهیم(ع) و دیگر پیامبران و اسوه‌های الهی بویژه شخص رسول اکرم هستند که دیگر آنها بی‌تردید جزء عالی‌ترین مدارج کمال‌اند و در بحث «انسان کامل» باید مورد توجه قرار گیرند، و در این نوشتار مورد نظر نیستند.

مثلاً در مورد حضرت ابراهیم(ع) قرآن او را «یک امت قانت» می‌داند (نحل / ۱۲۰) و «اوآه منیب» (هود / ۷۵) لقب می‌دهد، و خطاب به او در مورد قربانی کردن فرزندش می‌فرماید: «لقد صدقت الرؤیا» و تعبیراتی از این دست که نشانگر عالی‌ترین مراحل کمال است، این‌گونه مسائل در این نوشتار مورد توجه قرار نمی‌گیرد، زیرا نیازمند مجالی فراخ‌تر است.

انسان سالم و رسالت قرآن

آیا می‌توان برای شناخت انسان سالم به سراغ قرآن رفت؟ ساختن شخصیت سالم جزء رسالت قرآن است، یا رسالت اساسی قرآن فقط نشان دادن «راه رستگاری» است و به سلامت روانی و روحی در این دنیا کاری ندارد؟

دکتر ویکتور فرانکل می‌گوید، هدف مذهب و روان‌کاوی متفاوت است، با آن که مذهب بسیار بیش‌تر از آنچه که روان‌درمانی می‌تواند به انسان بدهد، به او می‌دهد، ولی بسیار بیش‌تر از آن نیز می‌خواهد؛ مذهب خواستار رستگاری انسان و روان‌درمانی خواستار سلامتی انسان است. البته همان‌گونه که در جای خودش آورده‌ایم، فرانکل معنی‌یابی را اساسی‌ترین راه رسیدن به سلامت روانی می‌داند و مذهب را نیز معنای غایی جست‌وجوی بشر، اما در عین حال باید بگوییم که دانشمندان غربی وقتی «مذهب» می‌گویند، نظرشان به معارف کلیسا و کتابهای موجود مسیحی و یهودی است و متأسفانه از اسلام و قرآن آگاهی مناسبی ندارند، اما حکم را کلی صادر می‌کنند. و این در حالی است که کتابهای آسمانی گذشته، با توجه به سپری شدن زمان معین شریعت‌شان، توسط قرآن نسخ شده‌اند، البته احکام جاودانه تمام ادیان در قرآن جا داده شده اما احکام و معارف مربوط به دوره‌های خاص زمانی، دیگر منسوخ گشته‌اند، و از سویی این کتابها خود تعریف شده‌اند، دست کم تحریفهای مربوط به ترجمه و

فقدان اصل، مسلم اند.

به هر حال، با این که فرانکل درست می گوید که مذهب، بیش تر از آنچه روان درمانی می تواند، به انسان می دهد، اما در این که سلامتی شخص در این دنیا منظور و مقصود مذهب نباشد، سخن او جای اما و اگر دارد، زیرا اسلام همان گونه که اصل زندگی دنیا را مقدمه ای برای زندگی جاودانه آن جهانی دانسته است، سلامتی شخصیت انسان را نیز مقدمه سلامتی برای آن زندگی بر شمرده است:

«و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلاً» اسراء/ ۷۲

و از سویی در موارد مختلف، سکینه، آرامش، و اطمینان و نداشتن اندوه و بیم و ... که از عناصر لازم سلامت روانی در زندگی دنیا هستند به عنوان نعمت قابل سپاس ذکر شده و در موارد دیگر نیز زینت دنیا و «نصیب» شخصی از دنیا مطلوب قلمداد شده که اشخاص به توجه به آنها فراخوانده شده اند. مواردی از این گونه آیات را بنگرید:

«ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. الذين آمنوا وكانوا يتقون. لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم. ولا يحزنك قولهم إن العزة لله جميعاً ...» یونس / ۶۲ تا ۶۵

آگاه باشید (دوستان و) اولیاء خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند! همانا که ایمان آورده اند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند. در زندگی دنیا و آخرت، شاد (و مسرور) ند با وعده های الهی که تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ، سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (و توانایی) از آن خداست ...

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ...»

ابراهیم / ۲۷

خداوند کسانی را که ایمان آوردند، برای گفتار و اعتقاداتشان، استوار می دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر ...

در آیه ای اهمیت آخرت و برتری آن را ذکر می کند اما بلافاصله تأکید می کند نصیب خودت از دنیا را نیز فراموش نکن. و چنین به نظر می آید که تمام طیبیات، نعمتها و لذتهای دنیا به گونه ای انسانی و پاکیزه و بدون اجحاف به دیگران و فساد در زمین، برای پیروان قرآن نه تنها مجاز، بلکه به دست آوردن آنها نعمتی بزرگ و مستلزم ستایش و سپاس پروردگار است. در منطق قرآن دنیا را مذموم نمی بینیم، نصیبی از نعمات دنیا

برای ماهست، منتهی اینها در مقابل نعمتهای آخرت کوچک، حقیر و کم ارزش هستند. «وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة و لا تنس نصيبك من الدنيا و أحسن كما أحسن الله اليك و لا تبغ الفساد في الأرض إن الله لا يحب المفسدين» قصص / ۷۷

و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب، و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن، و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.

بنابراین نمی‌توان گفت جهان بینی قرآنی که آخرت را اصل می‌داند، ما را به توجه نکردن به سلامت، نشاط و مواهب الهی در دنیا فرا می‌خواند، بلکه ما را به استفاده درست و شایسته و دوری از فساد فرا می‌خواند. رهبانیت و برخی از ریاضتهای طاقت فرسا در اسلام توصیه و تجویز نشده است. منظور ما از این مطلب این بود که بهره‌داشتن از مواهب الهی در دنیا امتیاز است، و سلامت روحی و روانی نیز در سطحی بالاتر از سلامت جسمی، ارزشمند.

با توجه به این مطلب می‌توان مدعی شد که قرآن به زندگی، معیشت، سلامتی جسمی و روانی انسان در این دنیا نیز توجه جدی دارد. به ویژه که در قرآن به سلامتی، آرامش و به تعبیر قرآن «سکینه» که همان آرامش روانی است بسیار توجه شده و بر مؤمنان به این سبب که بر آنها «سکینه» نازل کرده منت گذاشته است.

نازل کننده قرآن نه تنها روان شناس ترین روان شناسان، بلکه آفریننده روان است، و در تشخیص بیماری و سلامتی و معیارهای آنها هیچ خطایی در دانش او راه ندارد.

بیماران بدنی به پزشکان مراجعه می‌کنند، اما آنانی که در روان خود اختلال و بیماری احساس کنند یا اطرافیان شان آنان را بیمار روانی تشخیص دهند به روان درمانی روی می‌آورند و یا به روان پزشکان مراجعه می‌کنند. اما مکتبهای روان شناسی با هم اختلاف دارند و این اختلاف گاه بسیار زیاد است. روان کاوانی که روان انسان را همچون انرژی‌های انبار شده فرض می‌کنند، با آنان که آن را یک سیستم ارتباطات می‌پندارند، در برخورد با بیماری روان به یک گونه عمل نمی‌کنند. آن یکی تلاش خواهد کرد این انرژی‌های فراهم آمده به گونه‌ای متناسب و در جای لازم به کار گرفته شود، و این یک تلاش خواهد کرد اختلال به وجود آمده در این سیستم رابطه‌ها را از بین ببرد. و به همین سان مقایسه کنید.

«مراجع»، «روان پریش» و «روان نژند» یا علاقه‌مندان به سلامتی آنان، چگونه

مطمئن خواهند شد که این روان کاو بخصوص، همان کسی است که باید به او مراجعه کنند، از کجا معلوم که او با پیش فرضهای درست و نظریه صحیح دست به روان درمانی می زند؟ آیا هنوز زوایای نهفته ای در وجود انسان و روان او از دید اینان پنهان نمانده است که در روند درمان اثری مخرب بر جای بگذارد؟ و اصولاً با توجه به این که دانش انسان در هر زمینه، از جمله روان شناسی و روان درمانی رو به رشد است، طبیعی است که دیدگاه های دیروز، امروز کهنه تر به نظر برسند و دیدگاه های امروز، فردا رونق چندانی نداشته باشند.

اما پدید آورنده قرآن، پدیدآورنده روان انسان، جامعه انسانی و جهان نیز می باشد، خلایق در دانش او راه ندارد که بعد از این تکمیلش کند، و دانش او تجربی نیست که در مورد انسان تجربه ای نیاندوخته داشته باشد تا پس از این بیاموزد... بلکه خود او انسان و روان او را طراحی کرده و آفریده است؛ چیزی درباره انسان بر او پوشیده نیست:

«... هو أعلم بکم إذ أنشأکم من الارض و إذ أنتم أجنّة فی بطون أمهاتکم فلا تزکوا أنفسکم هو أعلم بمن اتقی»
نجم / ۳۲

او نسبت به شما از همه آگاه تر است، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن هنگام که به صورت جنین هایی در شکم مادران تان بودید؛ پس خودتان را پاکیزه جلوه ندهید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد.

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب الیه من حبل الوريد»

ق / ۱۶

ما انسان را آفریدیم و وسوسه ها نفس او را می دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم.

اوست که انسان را با این گونه ویژگیهایش آفریده است، پس بسیار طبیعی است که شرایط و انگیزه های رفتار او را بدانند و بگویند:

«قل کلّ یعمل علی شاکلته»
اسراء / ۸۴

بگو هر کس به اقتضای شخصیت خود عمل می کند.

و حتی از این بالاتر، خود اوست که انسان را می گریاند و می خنداند:

«و آنه هو أضحک و أبکی»
نجم / ۴۳

و او مشاهده گر بالینی خوبی نیز هست؛ همیشه با انسان است، و نزدیک تر از رگ

گردن به انسان.

بنابراین سلامتی انسان، یا انسان سالم، در اصل موضوع اساسی مورد نظر قرآن است، و پدید آورنده قرآن نیز کسی است که روان انسان را آفریده است، بنابراین برای استفاده از دیدگاه او درباره سلامتی انسان، شخصیت سالم و جامعه سالم جای نگرانی و چند و چون نیست، راههای رسیدن به سلامت و بهداشت از گرفتاری در چنگال بی رحم بیماری را به روشنی ترسیم کرده است.

بنابراین هنگامی که سخن از انسان سالم به میان آید بی تردید می توان به سراغ قرآن رفت و نظر قرآن را در این باره جویا شد. زیرا «انتظاری» که ما از قرآن داریم در همین راستاست. قرآن کتاب هدایت و راهنمایی انسانهاست، و هر چیزی در این باره باشد اصول آن در قرآن موجود است.

به تعبیر دیگر، رسالت قرآن انسان سازی است، بنابراین طبیعی است که درباره فرایند «انسان» شدن هر چه را که لازم است بیان کرده باشد، بر خلاف سایر رشته های علمی مانند فیزیک، شیمی، تاریخ و... زیرا رسالت قرآن بیان فرمولهای فیزیک و شیمی و بیان حوادث تاریخی و... نیست.

قرآن، درمان دردهای درونی

قرآن خودش را سلامتی می نامد، سلامتی برای قلبها.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمِ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ . قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرِحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»

یونس / ۵۸-۵۷

ای مردم اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ (درمانی برای دل‌های شما) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. بگو: به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند؛ که این از تمام آنچه گردآوری کرده اند بهتر است.

و در آیه دیگر می فرماید:

«و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»

اسراء / ۸۲

و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل کردیم، و ستمگران را جز خسران نمی افزاید.

در جایی دیگر فرموده است:

«... قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء»

فصلت / ۴۴

بگو: این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است.

فرستنده قرآن که روان شناس ترین، و بلکه روان آفرین است، قرآن را کتاب شفا و سلامتی نامیده است. بنابراین نه تنها می توانیم برای جست و جوی سلامتی نسخه قرآنی بخواهیم، بلکه تنها نسخه مطمئن همان نسخه قرآنی است.

انسان دارای فطرت الهی است. انسان های سالم به ندای فطرت خود گوش می دهند و سعی نمی کنند ندای فطرت را خاموش و این قطب نمای کشتی شخصیت خویش را بی استفاده بگذارند.

انسان «موجودی رها» شده نیست. علاوه بر این که چراغ خرد را در اختیار دارد، جهت یابی به نام فطرت نیز در وجود او قرار داده شده است، انسان می تواند با این جهت یاب به راه راست و به سوی مقصدش پیش برود و با چراغ خرد، راه را روشن کند. این فطرت الهی، جهت یابی است که در همه مردم وجود دارد (فطر الناس علیها)، ولی برخی ممکن است آن را مورد استفاده قرار ندهند، یا علائم دریافتی آن را جدی نگیرند، و در نتیجه مقصد اصلی حرکت خود را گم کنند.

این فطرت الهی در انسانها، از سویی هماهنگ با دین الهی است و از سویی با تمام هستی:

«فأقم وجهک للذین حنیفاً فطرت اللہ الّتی فطر الناس علیها لا تبديل لخلق اللہ ذلک

الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون»

روم / ۳۰

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی بیش تر مردم نمی دانند!

کسی که روی خود را به سوی آیین حنیف الهی کند، خود را با تمام هستی هماهنگ خواهد دید، زیرا؛ «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» (جمعه / ۱)

آنچه در آسمانها و زمین است همواره تسبیح خدا می گویند.

علاوه بر این انسان در نفس خود «معیاری درونی» دارد، یا به تعبیری دیگر «خود معیار» است، بدی و خوبی را درك و «حس» می کند، زیرا «فجور» و تقوای نفس، به آن الهام شده است:

«و نفس و ما سوأها . فألهمها فجورها و تقویها» شمس / ۸- ۷

و قسم به «نفس» - جان یا روان انسان - و آن کسی که آن را متناسب آفریده و سپس فجور و تقوی (شر و خیرش) را به او الهام کرده است .

بنابراین انسان، محک و معیاری در درون خویش دارد، که صرف نظر از معیارهای منطقی و استدلالی، مانند چراغ است، چیزی را «اثبات» نمی‌کند، روشن می‌کند و نشان می‌دهد، و نه صفحه‌ای سفید، و بی هیچ طرحی . شاید نظر مزلو درباره فطرت انسانهای سالم بی شباهت به این نظر قرآنی نباشد .

بنابراین، اولین ویژگی انسان سالم این است که برای شنیدن ندای فطرت خود گوشی شنوا دارد، و طبیعی است که نشنیدن ندای فطرت، معلول بیماری خطرناکی است که «کری» ظاهری و نشنیدن آوازه‌های بیرونی در برابر آن بیماری بی اهمیت است . برای شنیدن، دیدن و فهمیدن آنچه فطرت می‌گوید و نشان می‌دهد و می‌خواهد بفهماند، گوش، چشم و دل لازم است که در انسانهای ناسالم این ابزار از کار افتاده‌اند :

«ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم»

بقره / ۷

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست .

انسان سالم، تشنه دانستن و فهمیدن

انسانهایی که دارای فطرت بیدار هستند، از وقتی که چشم بدین جهان باز می‌کنند کنج کاوی بی صبرانه‌ای آنها را برای دانستن به حرکت در می‌آورد، مانند کنج کاوی آغاز کودکی . حس نیاز به دانستن در آنها قوی است، اما فقط دانستن آنها را ارضا نمی‌کند، عطش شدیدتری آنها را به سوی فهمیدن می‌راند، فهمیدن و نفوذ در ژرفای حقایق . ممکن است در دانستن، بسیاری از انسانهای عادی یا حتی ناسالم، با انسانهای سالم مساوی باشند، اما تفاوت اساسی در فهم و درایت است؛ انسانهای سالم آنچه را می‌دانند تلاش می‌کنند بفهمند و تا به فهم آن دست نیافته‌اند از پای نمی‌نشینند . آنان ممکن است «احتمال»‌های فراوانی را در نظر بگیرند، با مشاهده شنیدن و در نهایت فهمیدن - با تعقل و مراجعه به فطرت خود - به ارزیابی می‌پردازند و حق را از ناحق،

خوب را از بد، روارا از ناروا تشخیص می دهند، و در سایه چنین درکی حرکت به سوی مقصود را ادامه می دهند.

برای اینان رویدن یک گیاه به همان اندازه شگفت آور است که گردش منظم خورشید و ماه و پرتوافشانی آنها، به نظر آنان جهان درون خودشان به بزرگی تمام کهکشانش است و در هر دو جهان، گستره و ژرفای بسیاری می بینند که می توان برای فهم آنها تلاش کرد. آنان در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می کنند تا بفهمند معنای آفرینش و کلید رمز این همه حرکت، نظم، نیرو، زیبایی و عظمت چیست؛ انسانهای سالم سرانجام به درک حقیقت هستی، یعنی «معنی داری» آفرینش و حیات پی می برند... آنان زمزمه سرود هستی را می شنوند و ناگهان احساس می کنند که با آنان هم نوا شده اند. آنان سرود و تسبیح خوانی آفرینش را می شنوند و ناگهان از ژرفای دل فریاد می زنند پروردگارا! این همه را بیهوده نیافریده ای!

«الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار...» آل عمران / ۱۹۱

آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند): بار

الها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگهدار!

در این آیه (بلکه در این فراز آیات ۱۸۹ تا ۱۹۵) حالت تفکر، کنج کاوی و نتیجه نهایی تفکر انسانهای سالم مشخص شده است، که در همه هستی آیات الهی را می بینند و سرانجام به شناخت کلید رمز جهان هستی پی می برند... .

نمونه ای از عالی ترین تصویر جست و جو برای دانستن و فهمیدن در داستان حضرت ابراهیم(ع) آن گاه که ماه و ستارگان و خورشید را می بیند، و یا آنجا که چگونگی زنده شدن مردگان را جست و جو می کند و فرمان در هم آمیختن چهار پرنده را دریافت می کند آمده است، و قرآن که ابراهیم(ع) را الگوی انسانهای شایسته، سالم و دارای قلب سلیم معرفی می کند، این جست و جوها را به عنوان امتیازات آن حضرت بر می شمارد.

مهم ترین مسأله او فهم نظام و سازمان هستی است.

مهم ترین «مسأله ای که انسانهای سالم می خواهند به حل آن نائل شوند، فهم سازمان هستی، شناخت هستی آفرین، و جایگاهی است که از آن آمده اند و آنجایی که به

سوی آن خواهند رفت. آیات قرآن در این باره بسیار سخن گفته است. از نمونه های عالی آن داستان حضرت ابراهیم (ع) است.

درفرازی دیگر از آیات قرآن (آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵) نیز که پیش از این نقل شد، تفکر در نظام هستی و معنی داری آن و رسیدن به معنای هستی و ایمان به هستی آفرین، ویژگی مهم انسانهایی قلمداد شده که می خواهند بدانند از کجا آمده اند، چرا، و به کجا می روند، و چرا؟ و این همه با تدبیر کیست؟ - تا آنجا که با این اندیشه، ناگهان پرده ها از جلو چشمان آنها کنار می رود و فریاد می زنند: «ربنا ما خلقت هذا باطلا!»!

بلافاصله، با حل اولین مسأله، یعنی ایمان به هستی آفرین، آغاز و پایان راه خود را نیز درمی یابند: «انک من تدخل النار فقد أخرجته ...» و بدین سان مسأله مبدأ و معادشان با تفکر در قدم اول، ایمان در گام دوم، استمداد از خداوند در گام سوم و امداد الهی در گام چهارم حل می شود.

آنان زیر تأثیر محیط و افکار کلیشه ای و تقلیدی قرار نمی گیرند، و خودشان را شایسته اندیشه و مسؤول عمل و انتخاب خویش می دانند.

قرآن کریم انسان را موجود با کرامتی می داند که مسؤولیت انتخاب خویش را خود بر عهده دارد، هیچ کس مسؤول انتخاب و عمل دیگران نیست، قرآن خاطر نشان می سازد که رهبران ضلال نیز در قیامت خود را در پذیرش گمراهی و انحراف پیروان خود شریک نمی دانند و حتی شیطان نیز از انسانهای سیاه کار برات می جوید، و گناه هیچ کس را کسی دیگر به عهده نمی گیرد «و لاتزر وازرة وزر اخرى» و نه تنها دشمنان و گمراه کنندگان، که حتی پدر و مادر و برادر و فرزندان نیز - که از نظر نسبت و علاقه نزدیک ترین کسان به انسان هستند، در هنگام حسابرسی و کیفر او را تنها می گذارند و از او می گریزند...

«يوم يفر المرء من اخيه . و امه و ابيه . و صاحبه و بنيه . لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه ...»
عبس / ۳۴ تا ۳۷

روزی که آدمی از برادرش، و از مادر و پدرش، و از همسر و پسرانش می گریزد.
در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد.

اینها همه برای آن است که به انسان هشدار دهد: برای انسان بودن و سلامت فکر و روان خویش خودت باید تصمیم بگیری و مسؤول کیفر و پاداش کارهایت در حین

حسابرسی نیز خود تو هستی .

در الگوهایی هم که معرفی می کند، ایستادن در مقابل جهالت را حتی اگر در برابر پدر و نزدیکان باشد مهم ترین ویژگی انسان سالم بر می شمارد. در مورد «ابراهیم و همراهان او» که به عنوان اسوه معرفی شده اند، همین گونه رفتار را نشان می دهد.

«لن تنفعکم أرحامکم ولا أولادکم یوم القیامة یفصل بینکم واللہ بما تعملون بصیر . قد کانت لکم أسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه إذ قالوا لقومهم إنا برءاؤ منکم و ممّا تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبداً حتی تؤمنوا باللہ وحده»
ممتحنه / ۴ - ۳

روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندان تان هرگز به شما سود نمی رسانند. [خدا] میان تان جدایی می افکند، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. برای شما در (عمل) ابراهیم و کسانی که با او هستند سرمشقی نیکوست، آن گاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده، تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید» ...

قرآن، تفکر تقلیدی، یا به تعبیر بهتر تقلید به جای تفکر را مانع بزرگی در راه سلامت اندیشه و گردنه ای غیر قابل عبور در راه رسیدن به حق می داند، یکی از ویژگیهای زشت گروه های معارض با انبیا را نیز همین تقلید از پدران و مسؤولانہ نیاندیشیدن آنان می داند:

«قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوآ قبل هذا أنتهینا أن نعبد ما یعبد آباءنا و إنا لفی شکّ ممّا تدعونا الیه مریب ...»
هود / ۶۲

گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این، در میان ما مایه امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدران مان می پرستیدند باز می داری؟ و بی گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت دچار تردید هستیم ...

مسؤولیت انتخاب خویش را به گردن دیگران انداختن، چه به گردن رهبران گمراه، یا پدران و نزدیکان و یا محیط، در منطق قرآن زشت ترین کاری است که شخص ممکن است انجام بدهد.

خداوند حالت اسف انگیز کسانی را که خود نیاندیشده اند و به جای انتخاب آگاهانه راه و روش زندگی خویش، کورکورانه از دیگران تقلید کرده اند، به تصویر

کشیده است :

«روزی که چهره هاشان را در آتش زیر و رو می کنند، می گویند: ای کاش ما خدا فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم» (احزاب / ۶۶)

در چنین هنگامه دشواری که کار از کار گذشته است، آنان گناه انتخاب نکردن راه و روش صحیح در زندگی و برنگزیدن جهان بینی درست را به گردن رهبران خود می اندازند :

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فأضلونا السببلا . ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً»

احزاب / ۶۷-۶۸

و می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ تران خود را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند، پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و لعنتشان کن، لعنتی بزرگ ...

و جالب اینجاست که آیه معروف «عرضه امانت» الهی، که به اختیار و مسؤولیت انسان تفسیر شده، درست سه آیه بعد از این آیات آمده است ...

اما قرآن این منطق پوسیده را نمی پذیرد، و حتی به کسانی که در ضعف نگه داشته شده اند نیز هشدار می دهد که مبادا از اندیشه و انتخاب مسؤولانه سرباز بزنند و به انتخاب یا انحراف دیگران سربگذارند.

«و قال الذین کفروا لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه و لو تری إذ الظالمون موقوفون عند ربهم يرجع بعضهم الی بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنتم مؤمنین . قال الذین استکبروا للذین استضعفوا أنحن صددناکم عن الهدی بعد إذ جائکم بل کنتم مجرمین . قال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل و النهار إذ تأمرونا أن نکفر بالله و نجعل له انداداً و أسروا الندامة لما رأوا العذاب و جعلنا الأغلال فی اعناق الذین کفروا هل یجزون إلا ما كانوا یعملون»

سبأ / ۳۱-۳۳

و کسانی که کافر شدند گفتند: نه به این قرآن و نه به آن (توراتی) که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد. و ای کاش بیدادگران راهنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم. کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم. کسانی که [ریاست و] برتری داشتند به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم

که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ بلکه خودتان مجرم بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند می گویند: بلکه نیرنگ شب و روز بود، آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند. و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غلها می افکنیم؛ آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند؟

در این آیات، کیفر، مربوط به عمل خود اشخاص است، فقط انسانهای جاهل و نادان، روش فکری و زندگی خود را انتخاب نکرده و گناه آن را به گردن چرخش روزگار یا افسون رهبران گمراه می پندارند که مسؤولیتی ندارند، اما قرآن با لحن معنی داری می پرسد: «آیا جز کیفر آنچه را که انجام می دادند، می بینند؟»

انسان سالم؛ مسؤولیت پذیر و پیشرو

انسان سالم مانند خاشاکی نیست که باد او را به هر کجا بخواهد ببرد، آنان انسانهایی مسؤولیت پذیرند. آنان نه تنها در مقابل کجروی، انحراف، جهالت و فساد سکوت نمی کنند و یا در جریان آن حل نمی شوند، بلکه در برابر حرکت جامعه و خانواده و نزدیکان خویش، خود را مسؤول می دانند. آنان از این که دیگران در منجلاب فساد و بیراهه های سرگردانی به سوی نابودی در حرکت باشند رنج می برند.

انسان سالم در منطق قرآن، کسی است که خود و خانواده خود را از شعله های سوزان نجات دهد.

«یا ایها الذین آمنوا قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجارة» / تحریم ۶
ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها هستند حفظ کنید ...

مهم ترین ویژگی انسانهای سالم که از زیان و ناسلامتی رسته اند، بعد از ایمان، عمل صالح یعنی کار و رفتار شایسته ذکر شده و مهم ترین مصادیق عمل صالح نیز توصیه دیگران به حق و پایداری (... و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)
انسانهای سالم، از راه نیافتن دیگران چنان رنج می برند که گاه خود را به زحمت می اندازند، خداوند به پیامبر می فرماید:

«لعلک باخع نفسک ألا یکونوا مؤمنین» (شعراء/ ۳)

شاید تو از (اندوه) این که (مشرکان) ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. در آیه دیگر به آن حضرت یادآور می‌شود که تو تنها وظیفه ات اشاره و رساندن پیام الهی است «و ما علی الرسول الا البلاغ» (عنکبوت / ۱۸) و تو نمی‌توانی پیام روشن الهی را به مردگان و کران بشنوانی... این می‌رساند که پیامبر چقدر از جهالت و انحراف و بیماری فکری و روانی مردم زمان خود و آیندگان رنج می‌برده است.

از سوی دیگر، انسانهای سالم دوست دارند که پیشرو حرکت به سوی راه راست و سلامتی افراد و جامعه باشند. حضرت ابراهیم، این اسوه قرآنی، نه تنها در مقابل وظیفه امامت و رسالتی که خدا بر عهده او گذاشته شکرگزار است، بلکه برای فرزندان خویش چنین آرزویی دارد، آرزوی پیشوایی انسانهای سالم و شایسته.

«و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهنّ قال انّی جاعلک للناس ائماً قال و من ذرّتی قال لا ینال عهدی الظالمین»

بقره / ۱۲۴
و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید (خداوند به او) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید و از دودمانم چطور؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

استواری و پایداری انسانهای سالم

انسانهای سالم، که راه و روش خود را نه با تقلید، بلکه با تفکر و بصیرت انتخاب کرده‌اند، به تدریج به ژرفای بیش تری در اقیانوس حقایق راه می‌یابند، و گسترهٔ بیش تری فرا روی آنان قرار می‌گیرد. به همین دلیل آنان به سرچشمه‌های یقینی دست می‌یابند و این سبب می‌شود که بر عقیده و راه روش زندگی خویش استوار بمانند. آنان از این که اکثریت مردم «لایعقلون»، «لایعلمون»، «لایتفکرون» و... هستند، و نه تنها آنان را که در اقلیت هستند مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهند، بلکه به شدت علیه آنان موضع گیری می‌کنند و شکنجه و آزارشان می‌دهند، هراسی ندارند. همچنان استوار می‌مانند و در برابر مخالفت‌ها و موانع سرخم نمی‌کنند، در این حال از خداوند نیز استمداد می‌کنند تا بتوانند همچنان پایدار و استوار بمانند.

خداوند در داستان حضرت موسی، وقتی از راهیابی جادوگران به حق سخن می‌گوید، که سبب ایمان آنها شد، از پایداری آنان نیز یاد می‌کند. فرعون آنها را تهدید کرد، اما آنان نه تنها موضع خود را عوض نکردند و جاخالی نکردند، بلکه مردانه پای

دریافت خود از حقیقت، و جهان بینی درستی که به آن دست یافته بودند، ایستادند: «قالوا إنا الی ربنا منقلبون. و ما تنقم منا إلا أن آمنّا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا أفرغ علينا صبراً و توفنا مسلمین» اعراف / ۱۲۶

(جادوگران فرعون که با دیدن اعجاز حضرت موسی ایمان آورده بودند در مقابل تهدید او) گفتند: ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت. و تو ما را به کیفر نمی رسانی جز برای این که ما به (معجزات موسی و) آیات پروردگاران - وقتی برای ما آمد - ایمان آوردیم. پروردگارا! بر ما شکیبایی فروریز و ما را مسلمان بمیران.

در داستان مبارزه طالوت و جالوت نیز خداوند از زبان مؤمنان مخلصی که برای مبارزه آماده شده بودند نقل می کند که:

«و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا أفرغ علينا صبراً و ثبت أقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین» بقره / ۲۵۰

و هنگامی که (مؤمنان) با جالوت و سپاهیانش رو به رو شدند، گفتند: پروردگارا!، بر [دلهای] ما شکیبایی فروریز، و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران پیروز فرما.

کسانی که در راه جهان بینی توحیدی پایداری کنند به روشن بینی ویژه ای می رسند که در آن حالت دیگر «بیم» و «اندوه» دست از سر آنان بر می دارد، آنان با دیدن دست امداد الهی دیگر از کسی و چیزی ترس به دل راه نمی دهند و هیچ چیزی نیز در این راه آنان را اندوهگین نخواهد کرد:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لاهم یحزنون» احقاف / ۴۶
به تحقیق کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.

البته در منطق قرآن، بشارت اساسی مربوط به جهان آخرت است، و به دنبال این آیات مزده بهشت جاودان به آنان داده خواهد شد، اما اثر روحی و روانی چنین حالتی نیز مورد توجه است، رهایی از «ترس» و «اندوه».

در آیتی دیگر تفکیک نتایج هر دو جهانی استقامت در راه اعتقاد درست، که در منطق قرآنی همان اعتقاد توحیدی است، بیان شده است:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الاتخافوا و لاتحزنوا و

أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون . نحن أولياءكم في الحياة الدنيا و في الآخرة و لكم فيها ما تشتهي أنفسكم و لكم فيها ما تدعون ... »
فصلت / ۳۱ - ۳۰

در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرو می‌آیند و می‌گویند: هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید، در زندگی دنیا و در آخرت دوستان تان ماییم، و هر چه دلهایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت ...

شما قیاس کنید این نوع زندگی را با زندگی کسی که نه تنها خود، بلکه جهان و انسان را به خود وا نهاده می‌داند، و به خصوص دربارهٔ انسان می‌پندارد که موجودی است رها شده، و هیچ چیزی ندارد که بر آن تکیه کند، و پایان زندگی را در همین مرگ دنیوی می‌داند، عوامل بسیاری برای ترس او وجود خواهد داشت، ترس از مرگ هیچ گاه او را آرام نخواهد گذاشت، مگر این که به فکر چیزی دیگر خود را «مشغول» کند، یا به عوامل تهدیری و سکرآور پناه ببرد و ترس از مرگ، ترس از بیماری بی درمان و ... به فشار روحی شدیدی بینجامد.

بنابراین، نتیجهٔ پایداری و استواری در راه جهان بینی الهی، که همان یافتن کلید رمز جهان هستی است صرف نظر از نتیجهٔ اصلی، رستگاری و نعمات جاودان، آرامش روحی و روانی در دنیا و یافتن تکیه گاهی درخور اطمینان و رهایی از هر گونه «بیم» و «اندوه» در این جهان نیز خواهد بود، درست همان مشکل بزرگی که انسان امروز را به پرتگاه نابودی نزدیک کرده است. فشارهای روحی و روانی، انسانهای بریده از مذهب را در عین رفاه و داشتن امکانات رفاهی فراوان و مستمر، به موجوداتی قابل ترحم تبدیل کرده است ...

برای چنین انسانهای سالم حتی مرگ نیز نگران کننده و دلهره آور نخواهد بود، زیرا آن نیز مرحله‌ای دیگر از زندگی است، و بازگشت به سوی آفریدگار: «انا لله و انا الیه راجعون» در مقابل اینان کسانی هستند که به تعبیر قرآن مذذب هستند، و پایگاه فکر و اعتقادی محکمی ندارد، و یا آنان که بعد از رسیدن به حق به انحراف می‌گرایند و به جاهلیت بر می‌گردند.

انسان سالم از ضعف انسان آگاهی دارد، اشتباه و لغزش او را بیدار می‌کند، اما

نامید، هرگز!

انسان سالم می داند که «خلق الانسان ضعيفاً» و این یعنی امکان لغزش و اشتباه. این یکی از اساسی ترین عناصر جهان بینی قرآنی درباره انسان است: ضعف در خلقت و امکان لغزش، فرق مؤمنان و متقیان با غیر آنان در این است که آنان از شرك و گناهان کبیره دوری می کنند، و هرگاه لغزشی از آنها سر بزنند، که بیش تر لغزشهای کوچک است، بی درنگ در صدد جبران آن بر می آیند.

جبران خطا بدون ناامیدی، و خود را به دست یأس و قنوط نسپردن، ویژگی مهم انسانهای سالم قرآنی است، و در مقابل، اصرار بر خطا، تلاش نکردن برای جبران خطاها، بازنگشتن به مسیر درست، ناامیدی، یأس و قنوط از ویژگیهای منافقان، کفار و دیگر انسانهای ناسالم است.

«و لئن أذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه إنه ليؤس كفور. و لئن أذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولنّ ذهب السيئات عنيّ انه لفرح فخور. إلا الذين صبروا و عملوا الصالحات أولئك لهم مغفرة و أجر كبير»
هود / ۱۱ - ۹

و اگر از جانب خویش نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود! و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده نعمتهایی به او بچشانیم، می گوید: مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت! و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود... مگر آنها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند؛ که برای آنها، آموزش و اجر بزرگی است!

این انسان با دیدن نعمتی چنان خوشحال و مغرور شود که دیگران را کوچک بشمارد و بر آنان فخر بفروشد و روزهای سخت خود را فراموش کند، یا این که شخصی بآیدن مشکلات و سختی ها چنان خود را ببازد که جهان در نظرش تیره و تار شود و هیچ نور امید و افق چشم او را روشن نکند، نشانه ناهماهنگی شخص با سازمان هستی و درک نکردن مسایل بزرگ تری است که درک آنها انسان را در معصیت و خوشحالی در حال اعتدال نگه می دارد. به همین دلیل مؤمنان شایسته کار که صبر و استقامت جوهره شخصیت آنها را از زنگارهای گذرا پاکیزه کرده از چنین حالتی به دورند.

در آیات ۱۴ و ۱۵ سوره مبارکه فجر حال کسانی به تصویر کشیده شده که وقتی به تعبیر قرآن «مبتلا» به نعمت می کند و آن را اکرام می کند و مورد نعمت قرار می دهد، سربالا می گیرند که: «ربی اکرمن» (پروردگارم مرا گرامی داشته). اما تا پای آزمایش

پیش می آید و روزنه روزی آنان تنگ تر می شود فریادشان بلند می شود که: «ربی آهانن!» (پروردگارم مرا خوار کرده است). و اینان آنهایی هستند که به مسایل اجتماعی و پیرامون خود توجه ندارند، مال یتیم را می خورند و سخت به مال اندوزی همت گمارده اند... در مقابل آنان از دارندگان «نفس مطمئنة» سخن می گوید که به هر بادی نمی لرزند و همواره از خداوند راضی هستند و خداوند از آنان راضی است.

به هر حال، اگر کسی دچار سختی شد، یا لغزشی از او سرزد، اگر انسان سالمی باشد «تسلیم یأس و قنوط» نمی شود.

«ثم إن ربك للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك و أصلحوا إن ربك من بعدها لغفور رحیم»
نحل / ۱۱۹

اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند، سپس توبه کرده و در مقام جبران برآمده اند، پروردگارت بعد از آن آمرزنده و مهربان است.

و از زبان حضرت یعقوب (ع) که یوسف عزیزش را گم کرده بود، اما همچنان امیدوار یافتن او بود و یا در مورد بشارت فرزند که به حضرت ابراهیم (ع) دادند، سخنانی امیدوارانه از ایشان نقل می کند.

بدین سان، امید در امور مربوط به زندگی این جهان و آن جهان از ویژگیهای انسانهای سالم است و این یعنی استواری و پایداری شخصیت سالم در برابر خوشحالی و سختی. به همین دلیل آنان کسانی نیستند که تنها در هنگام سختی به یاد خدا و عبادت او باشند بلکه در هنگام نعمات نیز در حال خشوع و عبودیت هستند، بر خلاف انسانهای ضعیف و ناسالم.

قرآن در آیات بسیاری، تضرع، دعا و روی آوردن به خدا در هنگام بیم و اضطراب و دشواری، و روی گرداندن از او را در هنگام خوشی و رفاه، به شدت تقبیح می کند و حتی گاه لحنی طنزآلود دارد و چنان برخوردی را خنده آور تلقی می کند.

البته نفس تضرع در حال شدت نه تنها بد نیست، بلکه یکی از فلسفه های امتحان الهی است (انعام / ۴۲)

به شرط این که حالت توجه پس از رهایی از شدت فراموش نشود، اما آن گاه که شخص پس از رهایی از مشکلات به یکباره همه چیز را فراموش می کند و خدا از یادش می رود و «غفلت» تمام وجود او را فرا می گیرد، زشتی آشکار می شود... و این یعنی ناسلامتی روانی و شخصیتی.

انسانهای سالم، در اقلیت

اکثریت مردم از دیدگاه قرآن، کفور، نابخرد، بی ایمان و ... در یک سخن ناسالم اند، فقط اقلیتی از مردمان می توانند با روشن نگه داشتن چراغ خرد خویش، راه درست را انتخاب کنند و در مسیر صحیح گام بگذارند، و آن سان که شایسته است نیروهای جسمی و فکری خویش را به کار گیرند. بنابراین، متفکران، اولوالالباب، دارندگان بصیرت و انسانهای شکرگزار که چشم بینا، گوش شنوا و قلبی سالم داشته باشند، و در این مسیر - راه سلامتی - حرکت و پایداری کنند اندک هستند، اما اقلیت بودن خودشان و کثرت ناسالمان، آنها را به تردید و دو دلی نمی کشاند و سبب عقب نشینی آنان در برابر روش و فرهنگ عامه مردم نمی شود.

انسان سالم همان گونه که درباره جهان بیرون به اندیشه، مشاهده، ارزیابی، تفکر و نتیجه گیری می پردازد، در مورد شناخت خود و نفس و روان خویش نیز با جدیت و مداومت تلاش می کند و اگر لازم باشد در نفس خود تغییر می دهد.

رعد / ۱۱

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»

«وذلك بأن الله لم یک مغيراً نعمة أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»

انفال / ۵۳

انسان سالم به جایی می رسد که می تواند از بالا به مسایل نگاه کند، نگاه کلی نگری که هر چیزی را در ساختار کلی آن می بیند و جایگاه و وظیفه او را درک می کند، او در گرداب مسایل کوچک غرق نمی شود، نه این که آنها را جدی بگیرد، بلکه از آن جهت که جزئی بودن آنها را در کلیت هستی درک می کند. با این دید است که مصیبت ها و دشواریها و حتی مرگ، مسایلی جزئی، کوچک و حل شده به نظر می رسند، و انسانهای سالم در سراء و ضراء و حین البأس مقاوم و پایدارند.

روحیه برابری و برادری

در حیات اجتماعی نیز انسان سالم خود را عضوی از پیکر اجتماع می داند و به دیگران با دیدی عطفانه و برادرانه نگاه می کند و دیگر انسانها را خواهران و برادران خود می داند. آیات فراوانی در این زمینه هست از جمله:

حجرات / ۱۰

«أما المؤمنون أخوة»

انسانهای سالم قرآنی کسانی هستند که «یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة»

(حشر / ۹) و این بسیار طبیعی است که «برادران» در یک خانواده - یا در مقیاس بزرگ تر، جامعه سالم قرآنی - خود را سهم درد و رنج و مسؤول برآورده سازی نیازهای جامعه بدانند و حتی فراتر از آن عمل کنند، یعنی تا ایثار و مواسات.

آنان تبلور عقیده و تفکری هستند که دارند، و بین رفتار و گفتار آنان دوگانگی وجود ندارد، زیرا دوگانگی در گفتار و رفتار نشان دهنده دوگانگی شخصیت انسانهاست، در حالی که انسانهای سالم به وحدت شخصیت رسیده اند.

قرآن، انسانهای ناسالم را، که حقیقت را حتی درک هم می کنند اما فقط برای دیگران خوب می دانند، دیگران را به کار نیک دعوت می کند و خود به آنچه می گویند پایبند نیستند، به شدت توبیخ می کند:

«یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون . کبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لاتفعلون»

صف / ۲ - ۳

انسانهای سالم سرانجام به درک خویش می رسند. درک خود از جمله نیازمند درک مقام «خلیفه الهی» انسان است. این درک او را و او می دارد که تمام استعدادهای الهی خویش را شکوفا کند، خلاقیت، زیبایی و نکویی و این یعنی نخستین حلقه کمال.

البته مراحل پیشین نیز هر یک پله ای برای رسیدن به بام کمال است، اما پس از یافتن کلید رمز جهان هستی، شناخت و اعتقاد به جهان آفرین، شخص تلاش می کند خود را آن گونه که شایسته است بسازد، خدا گونه شود؛ خواستار پاکبها و زیبایی ها. و سرانجام نزدیک شدن به آن کمال و زیبایی و نیکویی مطلق. این تلاش آگاهانه (مرحله ایمان پس از مرحله اسلام (حجرات / ۱۴)) پای گذاشتن بر اولین پله کمال است.

به همین دلیل است که انسانهای سالم قرآنی تلاش می کنند سلامتی خود را حفظ کرده و خود را به مرحله کمال برسانند، تا جایی که اسوه و الگو و پیشوای انسانهای سالم قرار گیرند، و نه تنها خود که برای ذریه خود نیز این آرزو را دارند. (بقره / ۱۲۴)

آنچه گذشت، برخی از ویژگیهای فکری، اعتقادی، ارزشی و عملی انسانهای سالم است که علاوه بر رهنمون شدن شخص و جامعه انسانی به سوی رستگاری، آثار ارزشمند روانی و اجتماعی نیز دارد / سکینه، اطمینان و مفاهیمی از این دست که نشان دهنده آرامش و تعادل شخصیت است و حیات طیبه که در برابر «معیشت ضنک» قابل توجه است. «معیشت ضنکاً» نتیجه روی گردانی از خداست، که اثر دنیوی آن، این است و اثر اخروی آن نیز کیفر سخت الهی.

-
- ۱ و ۲. مایلی، تحول و پدیدآیی شخصیت، ترجمه دکتر محمود منصور، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، صفحه سه (از مقدمه مترجم).
- ۳ و ۴. همان / ۱.
- ۵ و ۶. اریک فروم، انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، ۶۶.
۷. همان / ۶۸-۶۷.
۸. همان / ۶۸.
۹. گوردون آلپورت، رشد شخصیت، فاطمه افتخاری، کتابهای سیمرخ، تهران ۱۳۵۲، ۹۲-۹۶ (با اختصار).
۱۰. همان / ۹۴.
۱۱. هنریک میزیانک، ویرجینا استاوت سکستون، تاریخچه و مکاتب روان شناسی، احمد رضوانی، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱، ۵۰۲.
۱۲. شهید مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (انسان در قرآن) دفتر انتشارات اسلامی (از جلد ۱ تا جلد ۴) صفحه ۲۹۳.
۱۳. روان شناسی کمال، مقدمه.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

